

پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی (علمی- پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
دوره جدید، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۴۵-۵۸

پرنندگان و موسیقی

دکتر لیلا امینی لاری* - دکتر خیرالله محمودی**

چکیده:

پژوهش‌های کهن دربارهٔ موسیقی، آن را متعلق به طبیعت و عناصر دانسته اند و این علم را منشعب از اصوات طبیعت - بخصوص آوای پرنندگان خوش آهنگ - فرض کرده‌اند.

با جستجو در روایات کهن اساطیری، همچنین متون ادبی می توان رابطهٔ پرنندگان خوش نوا را با موسیقی بررسی کرد؛ پرنندگانی چون قو، قمری و...؛ پرنندگان اسطوره ای چون ققنوس، سیمرغ، سانگ سانگ و... و پرنندگانی مقدس، مانند کرشپ ته.

واژه‌های کلیدی:

موسیقی، آواز، پرنندگان، ققنوس، سیمرغ.

مقدمه:

پرنندگان به سبب شکل ظاهری و آوازهای دلنشین به قدری دلفریبند که از دیرباز همواره در متون عرفانی، روایات و قصه‌ها و اساطیر، آنها را نمادی از روح و یا در قالب شخصیت‌هایی مثبت و نیک می یابیم. در روایات و قصه‌ها پرنندگان اغلب به مسائل عاطفی التفات دارند و در قلمرو عواطف و احساسات لطیف و پاک می زیند.

در بیشتر قصه‌های پریان، پرنده های خواننده، نماد تمایلات عاشقانه‌اند و نمود رؤیاهای مهرآمیز، بوسه، نوازش، شوق و وجد و سرور؛ برای مثال، در قصهٔ «قوهای وحشی» (Les cygnes sauvages) اندرسن، بلبل مصاحب و همدم دختری جوان در زندان است. این بلبل بر لبهٔ پنجرهٔ زندان ایسا، شاهزاده خانم زندانی، می نشیند و سراسر شب، دلنوازترین آوازه‌ها را می خواند تا او را سرگرم کرده، دلداری دهد... (لوفلر دولاشو، ۱۳۶۶: ۱۶۰-۱۶۴).

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی پیام نور مرکز شیراز Lei_ni2002@yahoo.com

** - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، مرکز آموزش عالی کازرون

در متون عرفانی، اغلب پرندگان نماد و رمزی از روح و جانند. قصیده عینیه ابن سینا از جمله نخستین آثاری است که در آن روح در صورت کبوتر ممتل شده است:

هبطت الیک من المحلّ الأرفع ورقساء ذات تعزز و تمنع
(رضوانی، ۱۳۴۴: ۱۹۸)

شیخ اشراق در رساله فی حاله الطفولیه، جان یا روح را به مرغ تشبیه می کند: «شیخ را گفتم که رقص کردن بر چه آید؟ شیخ گفت: جان قصد بالا کند همچو مرغی که خواهد خود را از قفس بدر اندازد؛ قفس تن مانع آید؛ مرغ جان قوت کند و قفس تن را از جای برانگیزاند» (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۶۶).

احمد غزالی نیز جان را به مرغ تشبیه کرده است: «اگر مرغ جان آشنا باشد، چون آواز طبل ارجعی بشنود، پرواز گیرد...» (غزالی، ۱۳۵۸: ۳۹۳) و روزبهان هم به مرغ ناطقه روح اشاره می کند که به بانگ الست سرمست مشاهده بقاست (روزبهان، ۱۳۴۹: ۷۴ و ۹۹).

ابن سینا اولین کسی است که معراج روح را از عالم خاک به سوی افلاک در پرواز مرغ و عبورش از کوه ها مصور کرده است. بعد از وی، امام محمد غزالی، سلوک روحانی را به صورت سفر مرغان برای جستجوی عنقا تصویر کرده است؛ نجم رازی نیز در رساله الطیور مسیر مرغان روح را از خاک به افلاک به تصویر کشیده است و سرانجام عطار از سفر مرغان که رمز ارواح سالکانند، برای رسیدن به سیمرغ و پیمودن هفت وادی عرفانی حماسه ای می آفریند به نام منطق الطیر.

در قرآن به تسبیح و هم آواز شدن کوهها و پرندگان با حضرت داود اشاره شده است: «و سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ یَسْبُحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ کُنَّا فَاعِلِینَ» (انبیاء: ۷۹)؛ و لقد اتینا داود مَنَّا فضلاً یا جبال اوتی معه و الطیر و النَّالَ الحَدیدِ» (سبا: ۱۰).

در تفسیرالقرآن الکریم در تاویل آیه ۱۰ سوره سبا، پرندۀ رمز قوای روحانی است: «... و لقد اتینا داود الروح منا فضلاً... قلنا یا جبال الاعضاء اوتی... معه... و الطیر القوی الروحانیة بالتسبیحات القدسیة... و النَّالَ الحَدیدِ الطبیعیة الجسمانیة» (ابن عربی، ۱۹۷۸، ج ۲: ۳۰۳-۳۰۴)؛ پس پرندگان نماد روح، تعالی روح و قوای روحانی اند و الحان دل انگیزشان روحبخش و جان افزاست.

از دیدگاهی دیگر می توان گفت جهان پر از اصوات مختلف است؛ اگر صوت نبود روح حیات از عالم رخت برمی بست و سکوت محض و خاموشی بر گیتی حکمفرما می شد؛ اما زندگی با همه غوغاها و نغمه هایش جاری است. جهان هستی دارای نوعی هماهنگی و هارمونی است و عالم خلقت بر توازن استوار شده است. انسان با درک زیبایی، از طبیعت الهام گرفت و با تقلید از آهنگها و اصوات مختلف موجود در طبیعت، غم و شادی و سایر عواطف و احساسات خود را در موسیقی منعکس نمود.

در تشبیهی خیال انگیز و زیبا از شاعری فارسی زبان، چنین بیان شده که موسیقی در آغاز یک حوری آسمانی بود که عاشق انسان شد و از آسمان نزد او فرود آمد. خدایان بر وی خشمگین شدند و توفان شدیدی را پشت سر او فرستادند تا در همه جا پراکنده شود؛ اما موسیقی از میان نرفت، بلکه زنده ماند و گوش های بشر را طنین انداز کرد (خلیل جبران، ۱۳۸۱: ۱۶).

الحان و نغمه های موزون، هیجانهای روح است که در نواهایی دلنشین به ظهور می رسد و عطیه ای الهی است که به کمک آن می توان بر اندوه و غم چیره شد و مصائب و مشکلات را فراموش کرد؛ همچنین در مناسبت های

خاص نغمه‌های حزن انگیز موسیقی، محیطی آکنده از عاطفه و احساس ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که حتی دل‌های سخت را نیز به لرزه می‌افکند. همه اقوام و ملل باور دارند که این نغمه‌ها هنگامی که موزون و معنوی است، شور عشق به معبود یگانه را بر جان همگان می‌ریزد.

درباره موسیقی و پدید آمدنش نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. پژوهشگران و دانشمندان در نخستین سده‌های اسلام موسیقی را اصلاً یونانی و شاخه‌ای از دانش ریاضی دانستند (خدادادیان، ۱۳۷۷: ۲۳۷). در رساله چهارم از رسائل اخوان الصفا که درباره علم موسیقی است، اشاره شده که: «اصل علم موسیقی حساب است، پس همچنان که عدد را نهایت نیست، و چنان که سخن را نهایت نیست پس الحان را نیز نهایت نیست.» (اخوان الصفا، بی تا: ۳۰).

کسانی که در احوال ستارگان دقیق می‌شوند به هماهنگی و تعادل جاودانی در افلاک ایمان دارند و موسیقی نظری و علم افلاک را باهم مرتبط می‌دانند و معتقدند انسان می‌تواند موسیقی‌ای پدید آورد که این ارتباط و هماهنگی در آن منعکس شود (رابرستون، ۱۳۶۹: ۳۲) و گروهی نیز موسیقی و آواز پرنندگان را به یکدیگر مرتبط دانسته‌اند. در این مقاله سعی بر آن است که ارتباط پرنندگان و آوازشان با موسیقی و عقاید و باورهای مختلف درباره این مطلب، بررسی شود؛ پرنندگان آواز خوانی چون بلبل، قو و... پرنندگان اسطوره‌ای چون ققنوس، سیمرغ و... و پرنده‌های مقدس مانند کرشپ ته، خروس و...

۱- پرنندگان خوش آواز

پژوهش‌های کهن درباره موسیقی، آن را متعلق به طبیعت و عناصر طبیعی دانسته‌اند و این علم را منشعب از اصوات طبیعت - بخصوص آوای پرنندگان خوش نوا - فرض کرده‌اند؛ مثلاً: نوای چکاوک، کبک دری، بانگ کلنگ، ضرب فاخته، پرده بلبل، دم قمری، بال کبوتر و... از پرده‌های دلکش موسیقی و حاکی از جنبه تقلید از طبیعت در موسیقی است. (رازانی، ۱۳۴۲: ۸۵)؛ برای مثال فاخته نام مرغی است که به جهت صدایش آن را کوکو می‌نامند. فاخته یکی از بحور اصول موسیقی قدیم بوده است و یا بال کبوتر در مقام شور و دستگاه نوا و همایون اجرا می‌شود (ستایشگر، ۱۳۷۴: ذیل فاخته). همچنین افرادی به چکاوک خوان مشهور بوده‌اند؛ یعنی آن کسی که چکاوک می‌خواند: چکاو یا چکاوک در موسیقی قدیمی ایران یکی از دوازده مقام کوچک نام داشته است که واجد دو شعبه بوده: یکی ركب و دیگری بیاتی. ركب از دو آوازه تشکیل می‌گشته که یکی از آنها را چکاوک می‌گفتند. در موسیقی دستگاهی کنونی نیز چکاوک هفتمین گوشه و نغمه چکاوک هشتمین گوشه دستگاه همایون است (ملاح، ۱۳۶۳: ۱۲۰)؛ از مشخصات چکاوک تحریری است که به تقلید از صدای مرغک چکاوک در این گوشه به اجرا درمی‌آید که وجه تسمیه اش نیز می‌باشد (ستایشگر، ۱۳۷۴: ذیل چکاوک).

منوچهری دامغانی نام این لحن را به صورت "چکاو" و "چکاوک" به کار برده است:

بلبل باغی به باغ دوش نوایی بزد	خوبتر از باربد نغزتر از بامشاد
وقت سحرگه چکاو خوش بزند در تکاو	ساعتکی گنج گاو ساعتکی گنج باد
زده به بزم تو رامشگران به دولت تو	گهی چکاوک و گه راهوی و گهی قالوس

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۷ و ۲۱۲)

در میان سی لحن باربد، بیست و ششمین لحن، کبک دری، غنچه کبک دری و یا پنجه کبک دری است. نظامی چنین سروده:

چو کردی غنچه کبک دری تیز
بی‌ردی غنچه کبک دلاویز
(ملاح، ۱۳۶۳: ۲۳۴)

منوچهری به این لحن نیز اشاره کرده است:

ساعتی سیوار تیر و ساعتی کبک دری
ساعتی سرو ستاه و ساعتی باروزنه
(منوچهری، ۱۳۷۰، ۹۷)

البته، در میان گوشه‌های ردیف کنونی موسیقی ایران چنین نامی موجود نیست.

در رساله موسیقی بهجت الروح نیز اشاره شده که پرده‌های موسیقی از صدای حیوانات و پرندگان استنباط شده است: پرده رهاوی از فاخته، پرده عشاق از خروس و شتر مرغ، پرده نوا از عندلیب (بلبل)، بزرگ از موسیچه، سپاهان از باز، حجاز از فرستوک (پرستوک)، مبرقع از کبوتر، عشیران از هما، نی ریز از طوطی، نی ریز کبیر از شاهین، نشابورک از زاغ، مخالف از بوتیمار، مغلوب از کرکس، کردانیه و بسته نگار از دجاجه (عبدالمومن بن صفی الدین، ۱۳۴۶: ۷۸-۸۰).
در تشبیهات خیال انگیز شاعران، مرغان خوش نوا نوازندگانی چیره دستند که انواع سرودها و الحان مختلف را با آلات موسیقی می نوازند:

یک مرغ سرود پارسی گوید
یک مرغ سرود ماوراء النهری
کبک ناقوس زن و شارک ستورزن است
فاخته نای زن و بط شده طنبورزنا
(منوچهری، ۱۳۷۰: ۲ و ۱۱۷)

در این قسمت به اجمال ارتباط سه پرده خوش نوا با موسیقی بررسی می شود:

۱-۱- بلبل (مرغ خوش خوان)

بر بید عندلیب زند باغ شهریار
بر سرو زندواف زند تخت اردشیر
(همان، ۴۸)

بلبل از قدیم به سبب چهچه دل انگیز و نغمه‌های موزونش در ادبیات، بویژه ادبیات شرقی و بخصوص ادب فارسی، مقامی بلند داشته است.

از زمان آریستوفانس تاکنون در تحلیل نغمه‌های بلبل به سیلاب‌ها کوشش شده، ولی هنوز توفیقی حاصل نشده است (دایره المعارف فارسی، ۱۳۴۵). افرادی که خوب تحریر می‌داده‌اند، به لقب بلبل معروف شده‌اند، مانند درویش بلبل که در مشهد می زیسته است. پرده بلبل نیز از پرده‌های قدیم موسیقی است که تنها نامی از آن باقی است (ستایشگر، ۱۳۷۴: ذیل بلبل).

عطار در منطق الطیر، از زبان بلبل سخنانی مطرح و ادعا کرده که زاری در نوای نی و صدای زیر چنگ از گفتار و آواز وی است. بلبل در ادبیات، رمز عاشق و آوایی که سر می‌دهد، آوای عشق است:

بلبل شیدا در آمد مست مست
وز کمال عشق نه نیست و نه هست
معنی در هر هزار آواز داشت
زیر هر معنی جهانی راز داشت
شد در اسرار معانی نعره زن
کرد مرغان را زفان بند از سخن

جمله شب می کنم تکرار عشق
تا زبور عشق خوانم زارزار
زیر چنگ از ناله زار من است
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۵)

گفت بر من ختم شد اسرار عشق
نیست چون داوود یک افتاده کار
زاری اندر نی زگفتار من است

حافظ نیز بلبل را نوازنده زبور عشق می داند:

بیا و نوگل این بلبل غزل خوان باش
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۶۹)

زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است

۱-۲- قمری

قمری نیز از جمله پرنده‌گانی است که در توصیفات عطار، آوازش به نوعی با موسیقی ارتباط می یابد. وقتی مرغان، هدهد را برای هدایت خویش به سوی سیمرغ بر می‌گزینند، هدهد بر تخت می رود و سخن آغاز می کند و:

صف زدند از خیل مرغان سربه سر
تا کنند آن هر دو تن قمری به هم
غلغلی افتاد زایشان در جهان
بی قرار آمد ولی مدهوش شد
کس نه با خود بود و نه بی خود پدید
(عطار، ۱۳۸۳: ۳۰۵)

پیش هدهد صد هزاران بیشتر
پیش آمد بلبل و قمری به هم
هر دو الحان برکشیدند آن زمان
لحن ایشان هر که را در گوش شد
هر یکی را حالتی آمد پدید

در این ابیات بلبل و قمری، عمل مقریان را انجام داده اند؛ مقریان صاحبان صوت خوش و آشنا به موسیقی بوده اند و اغلب به علت تسلط بر پرده های موسیقی، آواز خوان هایی برجسته و آهنگ سازان عصر خویش بوده اند (همان: ۵۹۰).

شایان ذکر است پرده قمری، پرده ای در موسیقی قدیم بوده که اکنون ذکری از آن نیست (ستایشگر، ۱۳۷۴: ذیل پرده قمری).

۱-۳- قو

فریبا بـزاد و فریبا بمیرد
رود گوشه ای دور و تنها بمیرد
که خود در میان غزل ها بمیرد
(حمیدی شیرازی، ۱۳۶۷: ۵۲۴)

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد
شب مرگ تنها نشیند به موجی
در آن گوشه چندان غزل خواند آن شب

«یونانیان می پنداشتند که این پرنده تا زمان فرا رسیدن مرگ خود خاموش است و هنگام مرگ، تنها آواز خود را می‌خواند؛ بدین ترتیب این پرنده نماد شهادت نزد عیسویانی شد که از مرگ استقبال می کردند. « قو » یکی از نشانه های آفرودیت / ونوس، آپولو - ایزد موسیقی - اوراتو و کلیو - الهه های شعر و موسیقی - بود» (هال، ۱۳۸۰: ۷۸).
آپولون، ایزد موسیقی، به پادشاه لیگوری، سیکنوس، صوتی خوش عطا کرده بود. سیکنوس به قویی بدل شد و به همین سبب معروف است که قوها در موقع مرگ می‌خوانند (گریمال، ۱۳۷۸: ۲۲۷).

«قو» از جمله پرندگان است که در روزگاران گذشته می‌پنداشتند دارای قدرت سحرآمیز پیشگویی و مسحور کردن است. آپساراس ها، حوریان دریایی هندو، می‌توانستند مانند دوستان موسیقی خود، گاندهارواها - گروهی از موجودات نیمه انسان نیمه پرنده که در آسمان ایندرا با آپساراس ها به نوازندگی و نغمه خوانی و رامشگری مشغولند (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۲۲۲ - ۲۲۳) - به صورت قو درآیند (هال، ۱۳۸۰: ۷۸).

در وداها سرسوتی، ایزد بانوی هنرهای خلاق، بویژه شعر و موسیقی است. قو پرنده محبوب این ایزدبانوست. از او چون زنی زیبا با پوستی سفید، هلال ماه بر آبرو و سوار بر قو سخن گفته اند (ایونس، ۱۳۷۳: ۱۶۰). قو در تمثیلات رنسانس، نشان موسیقی، یکی از هفت هنر آزاد ... به شمار می‌رفت.

۲ - پرندگان اسطوره ای

اساطیر نیز آینه‌هایی شفافند که حقایق بدیع را از پس قرن‌ها جلوه‌گر می‌سازند. اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است. در روایات اساطیری، رمزها سهمی عمده دارند و به داستانها حالتی قدسی می‌بخشند. در مقام مقایسه با انسان که ترکیبی از جسم، نفس و روحی مینوی است، پرندگان اساطیر و قصه‌ها، مظاهر رمزی روان به شمار می‌روند. پرواز پرندگان در آسمان، نماد آزادی است؛ بنابراین نفس پرواز و برخورداری از رهایی می‌تواند به عنوان نمادی از روح - جنبه معنوی وجود انسان - در نظر گرفته شود. پرندگان همواره تصاویری بدیع در اذهان انسانها آفریده‌اند. بسیاری از اقوام باستانی، پرنده‌های خاصی را با خورشید، خدایان و آسمان همراه دانسته‌اند (هال، ۱۳۸۰: ۳۹).

در اساطیر سرخپوستان آمریکا و در افسانه سپیده دم هوبی ها، هنگامی که الهه مغربی بر آن می‌شود که پرنده‌های گوناگونی را خلق کند، مجسمه‌های گلی آنها را می‌سازد و درون پارچه‌ای می‌پیچد. سپس الهه‌ها می‌نشینند و آواز می‌خوانند و پرندگان زیر پارچه شروع به جنبیدن می‌کنند. بعد از آن، الهه‌ها، پرنده‌ها را از زیر پارچه در می‌آورند و هر پرنده‌ای با آواز خاص خودش به سمتی پرواز می‌کند (ایرودز، ۱۳۷۸: ۱۹۸). در حقیقت، در باور ملل، آواز دل انگیز پرندگان جنبه ماورایی و فرا زمینی دارد و نوای زیبای آنها مایه الهام و مظهر شادی می‌دانند. در این قسمت به اختصار ارتباط سه پرنده اسطوره‌ای با موسیقی بررسی می‌شود:

۲ - ۱ - ققنوس (پرنده آتش)

ققنوس از جمله موجودات اسطوره‌ای است که نامش برای موجودات شگفت زیادی از مصر گرفته تا چین به کار می‌رود؛ به طور کلی، پرندگان وابسته به آتش و پرتوهای خورشید را «ققنوس» می‌نامند؛ زیرا بنا به اعتقادات کهن، تولد این پرنده خود به خود و از میان خاکسترش صورت می‌گیرد؛ بنابراین با طلوع هر روزه خورشید مقایسه می‌شود. پیش از آنکه به نمود موسیقایی ققنوس (Phoenix) بپردازیم، باور اقوام مختلف را درباره این پرنده شگفت برمی‌شماریم:

در بیشتر فرهنگ‌های ادیان و ملل مانند مصر، یونان، ملت یهود، روم، چین، آمریکای شمالی و... ققنوس نماد تولد دوباره، امید، خلوص، پاکدامنی، ازدواج، ایمان، ثبات، جاودانگی (ابد و ازل)، فنا ناپذیری، تابستان، خورشید و نور است. این پرنده تصویری از آتش اثیری است که در باور گروهی، دنیا با آن آغاز شده است و با آن پایان می‌پذیرد. در دوره امپراتوری روم، ققنوس نماد پرستش امپراتور - به عنوان خدا - بود (هال، ۱۳۸۰: ۷۶ و کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸).

نکاتی که در اساطیر کشورهای مختلف درباره ققنوس وجود دارد، کم و بیش یکسان است، اما در افسانه‌های برخی از این ملل مطالبی ذکر شده که جالب توجه است:

در اساطیر مردم یونان، ققنوس، پرنده ای است که در عربستان زندگی می کند. او هر روز صبح تا غروب در آب شستشو می کند و آوازی زیبا می خواند؛ آنقدر زیبا که خدای خورشید گردونه اش را متوقف می کند تا به این آواز گوش فرا دهد (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸).

در افسانه های ملت یهود، نام ققنوس « میلخام » (milcham) است. طبق سنت، هنگامی که حوا میوه ممنوع را خورد، به فناپذیری و خلوص سایر موجودات بهشتی حسادت کرد و تمام حیوانات بجز ققنوس را - که در برابر خواسته حوا مقاومت کرد - وادار به خوردن میوه ممنوع نمود. خداوند به سبب خودداری ققنوس در برابر اغوای حوا، به او پاداش داد و وی را در مکانی قرار داد تا بتواند به مدت هزار سال در صلح و آرامش زندگی کند...

در اساطیر مردم چین، صدای ققنوس یا « فنگ هوانگ » (feng-huang)، شامل پنج نت در مقیاس موسیقایی سنتی است؛ پر و بالش با پنج رنگ بنیادی رنگ آمیزی شده و بدنش ترکیبی از شش جسم آسمانی است و هرگاه آواز می خواند، تمام خروسهای دنیا نغمه سرایی می کنند و ملودی ای می سازند که پنج نت موسیقی را در خود دارد» ([http:// monsters.com / phoenix. htm](http://monsters.com/phoenix.htm)).

چینیان معتقدند زبان ققنوس اداکننده اخلاص و آوایش سراینده ترانه است و گوشش از موسیقی لذت می برد (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸ و کریستی، ۱۳۷۳: ۶۸).

قدیمترین منبع از متون فارسی که اطلاع دقیقی از این پرنده افسانه ای در آن دیده می شود و می تواند مستند سخنان عطار درباره ققنوس باشد، سخنان ابوالبرکات بغدادی، فیلسوف نیمه اول قرن ششم است (متوفی ۵۴۷). در کتاب معروف وی، المعبر چین آمده:

« گویند ققنوس نر و ماده ای ندارد. همواره یک تن از این نوع وجود دارد که نری - مادگی آن دانسته نیست و راه زاد و ولد آن این است که همان یک تن چون به پیری رسد و روزگارش به پایان آید، بر چکاد کوههای سر به فلک کشیده رود و بر خویشتن خویش نوحه سر کند با اصواتی شگفت آور و محزون که از سوراخهای منقار وی بیرون می آید، درست به مانند سوراخهایی که در « نی » وجود دارد و در هر سوراخ از سوراخهای منقار وی برآمدگی ای است که با برداشتن آن برآمدگی آن را می گشاید و باز آن را به همان گونه فرو می بندد، به هر شکل که بخواهد، درست همانند کاری که مرد نی زن با انگشتان خود می کند و مردمان از برای شنیدن آن آوازهای شگفت آور و محزون کمین می کنند.» (ابوالبرکات، ۱۳۵۸: ۲۶۶-۲۶۷).

ضیاء نخشی نیز در طوطی نامه سخنان ابوالبرکات را این گونه تکمیل می کند:

«بعضی می گویند: در بلاد هند ققنوس نام جانوری است چون بط. منقاری پهن دارد و هفت سوراخ در منقار است. بعد از سالی، به هنگام گل و ایام مل، او در نشاط شود و از هر سوراخی هفتاد نوع آواز بیرون آید. بیشتر حکما استخراج این علم از این آواز کرده اند» (نخشی، ۱۳۷۲: ۱۳۲).

مؤلف رساله موسیقی بهجت الروح به نقل از شیخ نجم الدین کبری، ققنوس را منشأ پدید آمدن علم موسیقی می داند. وی از قول شیخ چنین نقل می کند که در یکی از قرای بیجانگر از توابع هندوستان، پرنده ای شگفت وجود دارد

که آن را ققنوس می‌نامند. طول عمرش زیاد و قامتش کوتاه است. ایزد - تعالی و تقدس - در منقار ققنوس که تخمیناً دو و جب است، هزار و دو سوراخ تعبیه کرده، بعضی کوچک و بعضی بزرگ و لحنی دارد به غایت حزین.

چون ۲۲۰ سال از عمر این مرغ بگذرد، به قلّه کوهی می‌رود و طیور آن حوالی به قدرت آفریدگار، برایش خاشاک می‌آورند و تلی بزرگ می‌سازند و بعد از آن ققنوس پرواز کرده، سر آن خرمن خاشاک می‌نشیند و به زبان حال که دارد، «شروع در نعمات موزون رنگین کند و هرگاه آواز متصاعد کند، از هر منفذ منقار او آهنگی عجیب و نغمه‌ای غریب خارج می‌شود؛ چنانکه تصور کنی هزار کس در یک جا جمع شده‌اند و هر یک از پرده‌ای نالند. چون مدت ۱۰ روز از این حال گذرد، آتشی از آن مرغ در آن خرمن خاشاک افتد و با آن مرغ در هم سوزد»؛ چون خاکستر شود، تخمی کبود رنگ در میان آتش پدید آید. بعد از چهل روز باز ققنوس بچه‌ای سر برآورده، به حالت والد خویش قیام نماید... «گویند افلاطون الهی بدان مجرا گذر کرده، آن حال مشاهده می‌کرد. از غایت فهم و کیاست و تفرس، بعضی نعمات غریبه را از ناله جانسوز ققنوس استنباط کرده و استادان دیگر هر کس از غایت قوت دراکه هر آهنگی از جانوری معلوم نموده، در سلک نعمات درآورده‌اند» (عبدالمومن بن صفی الدین، ۱۳۴۶: ۲۵-۲۸).

عطار در منطق الطیر داستان ققنوس را به زیبایی به نظم درآورده، این گونه می‌سراید:

موضع این مرغ در هندوستان	هست ققنس طرفه مرغی دلستان
همچو نی در وی بسی سوراخ باز	سخت منقاری عجب دارد دراز
نیست جفتش طاق بودن کار اوست	قرب صد سوراخ در منقار اوست
زیر هر آواز او رازی دگر	هست در هر ثقبه آوازی دگر
مرغ و ماهی گردد از وی بی قرار	چون به هر ثقبه بنالد زار زار
در خوشی بانگ او بی هوش شوند	جمله پرنندگان خامش شوند
علم موسیقی ز آوازش گرفت	فیلسوفی بود دمسازش گرفت
وقت مرگ خود بدانند آشکار	سال عمر او بود قرب هزار
هیزم آرد گرد خود ده حزمه بیش	چون ببرد وقت مردن دل ز خویش
دردهد صد نوحه خود را زارزار	در میان هیزم آید بی قرار
نوحه ای دیگر برآرد دردناک	پس بدان هر ثقبه ای از جان پاک
خون چکد از ناله جانسوز او	بس عجب روزی بود آن روز او
بال و پر بر هم زند در یک نفس	باز چون عمرش رسد با یک نفس
بعد از آن آتش بگردد حال او	آتشی بیرون جهد از بال او
پس بسوزد هیزمش خوش خوش همی	زود در هیزم فتد آتش همی
بعد از اخگر نیز خاکستر شوند	مرغ و هیزم هر دو چون اخگر شوند
ققنوسی آید ز خاکستر پدید	چون نماند ذره ای اخگر پدید
از میان ققنس بچه سر بر کند	آتش آن هیزم چو خاکستر کند

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۸۰)

نغمه ها و الحان ققنوس را نشان شادمانی نیز می‌شمارند؛ چنانکه در روزگار دودمان جو، آواز ققنوس کوه جی

نشان شادمانی بود (کریستی، ۱۳۷۳: ۲۲۴).

از قول سقراط نیز نقل شده است که چون ققنوس مرگ خویش دریابد، الحان خویش به طرب و سرور زیاد گرداند که به سوی مخدوم خویش (خداوند) می‌رود ... و بدین گونه وی آواز ققنوس را نشان شادی از رسیدن وصال معبود می‌داند (مایر، ۱۳۷۸: ۲۸۰).

۲-۲- کوتزال کوتاتل

« کوتزال کوتاتل » نام پرنده‌ی پر و بال سبز کمیابی است که در سرزمین مایا، بویژه در گواتمالا دیده می‌شود ... بنا بر اساطیر، عده‌ای جسد کوتزال را دیده‌اند که از گرمای شدید خورشید آتش می‌گیرد و می‌سوزد. ایشان می‌گویند که خاکستر جسد این پرنده، به پرنندگان رنگارنگ بدل شد و این پرنندگان به سوی آسمان پرگشودند و قلب کوتزال را به آسمانها بردند و قلب وی در آنجا به ستاره‌ی بامدادی بدل شد؛ همان ستاره‌ای که به آن ونوس یا « ناهید » می‌گویند (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۹۴۵ و ۹۵۴).

در این اسطوره رابطه‌ی پرنده و موسیقی آشکار است. نباید فراموش کنیم که زهره در اساطیر ایران، الهه‌ی طرب و موسیقی و خنیاگر چرخ است؛ زهره یا ناهید، مظهر عشق، ملاحظت، جمال و خنیاگر چرخ و ایزدبانوی موسیقی است. نجم رازی در رساله‌ی الطیور، در سیر و سفری روحانی هفت بساط را درنوردیده، به بساط سوم می‌رسد: «زنی را دید مطربه‌ی خوش آواز چربدست تر زخمه‌ی بربط نواز که از آواز سماع او جهانی مرده، زنده شدندی.» (نجم الدین رازی، ۱۳۶۲: ۹۹)؛ و این زن زهره است.

ناهید در نقش ایزد بانوی عشق و موسیقی با آفرودیت یا ونوس همانندی دارد. قلب پرنده‌ی پر و بال سبز، کوتزال، به الهه‌ی موسیقی تبدیل شده است.

از سوی دیگر « کوتزال کوتاتل » در اساطیر کشورهای آمریکایی نام خدای باد است که به سوی خورشید می‌رود و خنیاگران موسیقی را با خود به زمین می‌آورد.

خلاصه‌ی ماجرا چنین است که: روزی «تزکاتلیپوکا»، خدای آسمانها، « کوتزال کوتاتل » را در هیأت باد نزد خود فراخواند؛ باد نیز در قالب پرنده‌ی سیاه و بزرگ به دیدار وی رفت. «تزکاتلیپوکا» به او گفت: زندگی به موسیقی نیاز دارد! باید موسیقی با سپیده‌ی دمان همراه شود! تو باید خانه‌ی خورشید را که پدر تمام زندگی است بیایی و موسیقیدانها را از آنجا با خود به زمین بیاوری. « کوتزال » پذیرفت و خنیاگران خورشید را با خود به زمین آورد و موسیقی در جهان پدیدار شد (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۹۳۴ - ۹۴۲).

ارتباطی که بین خورشید، پرنده و موسیقی در این اسطوره وجود دارد، درخور توجه است. همان گونه که خورشید گرمابخش است و روح حیات با اشعه‌های خورشید جاری می‌شود، موسیقی نیز گرمابخش و شورآفرین است و حرارت و نشاط ایجاد می‌کند. در این اسطوره موسیقی دارای منشأ آسمانی خورشیدی است و جنبه‌ای والا و فرازمینی دارد و پرنده‌ای واسطه‌ی ظهور موسیقی در زمین می‌شود.

۲-۳- سیمرغ

سیمرغ چهره‌ای اسطوره‌ای دارد؛ علاوه بر آن یکی از نمادهای پرمعنی در ادب و حکمت عرفانی است. سیمرغ از «سین» و «مرغ» ترکیب شده است. در اوستا «سنن» (سیمرغ) در میان دریا، بالای درختی که اصل داروها و رستنی هاست، آشیان دارد. در پاره‌ی ۱۷ رشن یشت آمده است:

«و اگر هم تو ای رشن پاک در بالای آن درخت سئن باشی، در میان دریای فراخکرت، آن درختی که داروهای نیک دربردارد و دارای داروهای درست و درمان بخش است ... و در آن تخم‌های همه گیاهان نهاده شده، ما تو را به یاری می‌خوانیم.» (پورداد، ۱۳۲۶، ۳۰۳ و ۳۰۸)؛ تصورات متعدد دربارهٔ سیمرغ باعث شده این مرغ اسطوره‌ای در تصاویری مختلف ظاهر شود. در فاصلهٔ دوران اوستایی تا عصر شاهنامه چهرهٔ سیمرغ تحولاتی یافته، در نقش حکیمی فرزانه و پزشکی کاردان جلوه گر می‌شود و...

همان گونه که در مبحث قبل اشاره شد، مطابق عقیده ای، علم موسیقی را برگرفته از آواز ققنوس دانسته‌اند. می‌توان گفت این عقیده به توصیف سهروردی از سیمرغ شباهت دارد. طبق نظر وی، سازهایی مثل ارغنون و ... و به تبع آن نوای حاصل از این سازها، از صدای آواز سیمرغ ایجاد شده است.

در تفکر سهروردی، هر هددهدی که در فصل بهار آشیانهٔ خود را ترک کند و پر و بال خویش را با منقار خود بکند و به سوی کوه قاف برود، هنگامی که «سایهٔ کوه قاف بر او افتد، به مقدار هزار سال این زمان که: و آن یوم عند ربک کألف سنه مما تعدون [سورهٔ ۲۲، آیهٔ ۴۶] و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک صبح دم است از مشرق لاهوت اعظم» در این مدت سیمرغی می‌شود که صفیرش خفتگان را بیدار می‌کند و نشیمن او در کوه قاف است [= یسنای ۱۰، بند ۱۱، مرغی که در ستیغ کوه سننه مقام دارد].

«صفیر او به همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد. همه با اویند و بیشتر بی‌وی‌اند:

بامائی و بامائی
جانانی از آن پیسدا نئی»

سایهٔ سیمرغ بیماری را که به امراضی، چون استسقا و دق مبتلا شده‌اند، معالجه کرده، رنگهای مختلف را زایل می‌کند: «و این سیمرغ پرواز کند بی جنبش و ببرد بی پر و نزدیک شود بی قطع اماکن. همهٔ نقش‌ها از اوست و او خود رنگ ندارد و در مشرق است آشیان او و مغرب از او خالی نیست. همه بدو مشغول‌اند و او از همه فارق. همه از او پر و او از همه تهی ... همهٔ علوم از صفیر این سیمرغ است و از او استخراج کرده‌اند و سازهای عجیب، مثل ارغنون و غیر آن از صدا و رنات او بیرون آورده‌اند:

چون ندیدی همی سلیمان را
تو چه دانی زبان مرغان را

و غذای او آتش است ... این کلمات که متحرر می‌شود این جا، نفثهٔ مصدور است و چیزی مختصر است از آن و ندای او.» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۷-۸) و (رضی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷).

واضح است که شیخ اشراق، در این جا از زبان استعاره استفاده کرده است. سیمرغ در چهره ای نمادین، در سخنان شیخ اشراق، رمز نخستین نور اشراق شده، رمز عقل اول و هر یک از عقول، از جمله عقل فلک شمس و عقل فعال و نیز رمز مجموع عقول محسوب می‌شود (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۹۸).

۲-۴- سانگ - سانگ (shang- shang)

سانگ - سانگ، پرندهٔ اسطوره‌ای هندیان و نوعی خاص از گروهه (گرودا؛ Garuda) است. گروهه، پرنده ای اسطوره ای و عجیب است که نیمه انسان و نیمه عقاب است و آن را گرودا یا «کلام بالدار» می‌گویند. این پرنده، نمایانگر اعتماد و قدرت جوگی است و مظهر الفاظ مرموز و سحر آمیز و داهاست و مارهای احساسات زهرآگین را می‌بلعد.

هر کس بر بال تیزرو این پرنده (کلام الهی) قرار گیرد، عرصه گیتی و کائنات را بسرعت طی می‌کند و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر هستی، راه می‌یابد.

اما سانگ - سانگ (نوع خاص گروه) رامشگر است و در خلال پرواز، با دو سنج می‌نوازد. سانگ - سانگ، نماد تحقق و کامل سازی و نمایانگر انرژی و تنفس است؛ نوعی پرنده متعالی است که می‌تواند به تمام مناطق پرواز کند، همه جا را فرا گیرد و تمام فضا را دربرگیرد. به او «سنج نواز یا چنگ نواز آسمان رو» می‌گویند (شایگان، ۱۳۷۵: ۲۶۴ و تودل، ۱۳۷۶: ۵۹-۶۲).

۳ - پرنندگان مقدس

بجز ققنوس و سیمرغ و ... که در متون اساطیری به عنوان پرنده‌گانی معرفی شده‌اند که نغمه‌های موسیقی از آواز ایشان به ودیعه گرفته شده، یا آلات موسیقی را از توجه به شکل منقار آنها ابداع کرده‌اند و ... در متون به آواز پرنده‌گانی مقدس و محبوب نیز اشاره شده که به نوعی با موسیقی ارتباط دارند. در این قسمت به طور مختصر به آنها می‌پردازیم:

۳-۱ - مرغ کرشپ ته (کرشفت)

در متون اوستایی، سخن از مرغی است مقدس که اوستا را به آواز و با لحنی موسیقایی تلاوت می‌کند. این مرغ می‌توانست سخن بگوید و دین را به «ورجمکرد» برد و رواج بخشید.

نام این مرغ کرشپ ته [karsipta] (مرغ یا پرنده اوستا خوان) است و در فرگرد دوم و نندیداد از آن سخن به میان آمده است. این بخش از وندیداد درباره جمشید و توفانی است که در زمان وی روی داد و در آن از ساختن «ور» یا پناهگاهی سخن به میان آمده که جمشید به دستور اهورامزدا بنا کرد. زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد که: ای خداوند! چه کسی دین مزدیسنی را در «ور» با نشیمن گاه هایش منتشر کرد؟ و اهورامزدا به زرتشت پاسخ می‌دهد: مرغ کرشپ ته ... (رضی، ۱۳۸۱: ۱۶۵۲).

در بندهش نام این مرغ به صورت « کرشفت » ذکر شده است: « درباره مرغ کرشفت گوید که سخن داند گفتن و دین به ورجمکرد او برد و رواج بخشید. بدان جا اوستا را به زبان مرغ خوانند.» (فرنبغ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

۳-۲ - خروس

خروس، پرنده مقدس آپولون - ایزد موسیقی یونان - است. (هال، ۱۳۸۰: ۴۷). به موجب فرگرد هجدهم و نندیداد، «خروس» پرنده مقدس و محبوب مزدیسنان و عامل و همکار سروش است که سحرگاهان با بانگ خود مزدیسنان را به بیداری، برخاستن و عبادت و کار و کوشش دعوت می‌کند (رضی، ۱۳۸۱: ۱۳۹۹).

سروش نخستین آفریده اهورامزداست؛ نیایش او را به جای می‌آورد و گاهان را به آواز بر می‌خواند. سروش از ریشه Sru (به معنی شنیدن) در اوستا بسیار استعمال شده و در فارسی کلمات «سرو» و «سرایدن» از آن باقی مانده است (کوریجی کویاجی، ۱۳۸۰: ۱۶۴-۱۷۰ و عقیقی، ۱۳۷۴: ۵۶۱-۵۶۰).

ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه چنین آورده: سروش اولین کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار به زمزمه نمودن امر کرد و زمزمه آن است که شخص آهسته آوازهایی بخواند، بدون آنکه دانسته شود چه می‌خواند... (ابوریحان بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۱۹).

در واقع، مرغ سحر خیز، خروس، از طرف سروش، فرشته شب زنده دار، گماشته شده که بامدادان بانگ برداشته، مردم را از پی ستایش خداوند بخواند:

دهل زن بزد بر تیبره دوال	خروس غنوده فرو کوفت بال
(نظامی، ۱۳۷۲: ۹۵۱)	
دانی که چرا همی کند نوحه گری	هنگام سپیده دم خروس سحری
کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری	یعنی که نمودند در آینه عمر
(هدایت، ۲۵۳۶: ۹۱)	

در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث، داستانی از خروس که مایه نجات سیامک، پسر کیومرث، گردیده، نقل شده و در آن چنین آمده است که: «عجم، خروس را و بانگ او به وقت، خجسته دارند؛ خاصه خروس سپید را و چنین گویند که خانه‌ای که اندر او باشد، دیوان اندر نیاند...» (بلعمی، ۱۳۷۹: ۷۹).

۴- نتیجه‌گیری:

آواز پرندگان و الحان موزون موسیقی با نیرویی افسونگر و سحرآمیز همواره بر احساسات و عواطف بشری تأثیر گذاشته‌اند. نواهای شاد سبب شادمانی روح و غم زدایی، الهام بخشی و ایجاد نشاط و امید زندگی بوده و الحان سوزناک، دل و جان شنوندگان را تحت تأثیر قرار داده است.

در پژوهش‌های کهن درباره موسیقی، این علم را برگرفته از اصوات طبیعت، بخصوص آوای پرندگان خوش آهنگ می‌دانستند.

مطابق توصیف سهروردی، از صدا و آواز سیمرغ، آلات موسیقی - و به تبع آن علم موسیقی - ایجاد شده است. همچنین مطابق باوری دیگر علم موسیقی بر گرفته از آواز ققنوس است.

همان طور که پرنده نماد تقدس و اعتلاست، آوازش نیز همین ویژگی را دارد و به عالمی فراتر از ماده تعلق دارد و آن گاه که آواز پرندگان با موسیقی پیوند می‌خورد، موسیقی نیز جنبه ای فرا زمینی و معنوی می‌یابد.

در اساطیر یونان «قو» نماد ایزد و الهگان شعر و موسیقی بوده است. با تطبیق حکایات و افسانه‌هایی که درباره «قو» و «ققنوس» در فرهنگ یونان و ایران وجود دارد، می‌توان گفت: «قو» نقش «ققنوس» را در «سرودن آخرین آواز در هنگام مرگ» ایفا می‌کند.

«ققنوس» هنگامی که زمان مرگ خود را در می‌یابد، به میان آتش رفته، خویشتن را می‌سوزاند و در همین هنگام نغمه‌های مدهوش کننده‌ای که نشان شادی از فرا رسیدن وصال معشوق و گذشتن از عالم ماده است، سر می‌دهد و هر شنونده‌ای را از خود بی خود می‌کند. - این نغمات، نغمه‌هایی است حزین که علاوه بر حکایت غم هجران حاکی از اشتیاق رسیدن به معبود ازلی است.

همان اشتیاقی که «ققنوس» به فنا و پرواز به سوی معشوق دارد، در «قو» نیز به ظهور می‌رسد و به همین دلیل مسیحیان «قو» را نماد شهادت و شوق وصال دانسته‌اند.

در اساطیر آمریکا نیز «کوتزال کواتل» به «ققنوس» شبیه است. «کوتزال» از گرمای خورشید آتش می‌گیرد و می‌سوزد و از خاکسترش پرندگانی رنگارنگ متولد می‌شوند همان گونه که ققنوسی جوان از خاکستر ققنوس پدیدار

می‌شود - و همان طور که ققنوس در هنگام مرگ آواز می‌خواند، قلب کوتزال نیز پس از مرگ به الهه موسیقی بدل می‌شود.

منابع

- ۱- قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دارالقرآن الکریم، تهران.
- ۲- ابن عربی، محیی الدین: تفسیر القرآن الکریم، تحقیق و تقدیم الدكتور مصطفی غالب، دارالاندلس، بیروت، ۱۹۷۸.
- ۳- ابوالبرکات، هبة الله بن علی: المعبر فی الحکمه، چاپ حیدرآباد، دکن، ۱۳۵۸ (افست ایران، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳).
- ۴- ابوریحان بیرونی: آثارالباقیه عن القرون الخالیه، لیبزیک، ۱۹۲۳.
- ۵- اخوان الصفا: رساله چهارم اخوان الصفا، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.
- ۶- ایرودز، ریچارد و آلفونسو اریتز: اسطوره ها و افسانه های سرخپوستان آمریکا، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چشمه، تهران، ۱۳۷۸.
- ۷- یونس، ورونیکا: اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۸- بلعمی، ابوعلی: تاریخ بلعمی، به کوشش محمد پروین گنابادی، زوار، تهران، ۱۳۷۹.
- ۹- پورداد، ابراهیم: فرهنگ ایران باستان، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۲۶.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی: رمز و داستان های رمزی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۱- تودل، باردو: کتاب تبتی مردگان، ترجمه مهران کندری، میترا، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۲- جبران، جبران خلیل: نغمه ها و موسیقی، ترجمه حیدر شجاعی، دادار، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۳- حافظ، شمس الدین محمد: دیوان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی علی شاه، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۴- حمیدی شیرازی، مهدی: اشک معشوق (دیوان حمیدی)، پاژنگ، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۵- خدادادیان، اردشیر: «موسیقی در ایران باستان»، مجله پژوهشنامه علوم اسلامی، پاییز و زمستان، ۱۳۷۷.
- ۱۶- ذکرگو، امیر حسین: اسرار اساطیر هند، فکر روز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۷- رابرتسون، آک و دیوید استیونس: تاریخ جامع موسیقی، ترجمه بهزادباشی، آگاه، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۸- رازانی، ابوتراب: شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات، وزارت فرهنگ - اداره کل نگارش، تهران، ۱۳۴۲.
- ۱۹- رضوانی، اکبر: ابوعلی سینا، شرح احوال و آثار، محمد علی علمی، تهران، ۱۳۴۴.
- ۲۰- رضی، هاشم: دانشنامه ایران باستان، سخن، تهران، ۱۳۸۱.
- ۲۱- روزبهان بقلی شیرازی: عبهرالعاشقین، به سعی جواد نوربخش، تهران، خانقاه نعمت الهی، ۱۳۴۹.
- ۲۲- روزنبرگ، دونا: اساطیر جهان، ترجمه عبدالحسین شریفیان، اساطیر، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۳- ستایشگر، مهدی: واژه نامه موسیقی ایران زمین، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴.

- ۲۴- سهروردی، شهاب الدین: *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، با تصحیح و تحشیه سید حسین نصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۵- _____: *صغیر سیمرغ*، مولی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۲۶- شایگان، داریوش: *ادیان و مکتب های فلسفی هند*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲۷- عبدالؤمن بن صفی الدین: *رسالة موسیقی بهجت الروح*، با تعلیقات ه. ل. رابینودی برکوماله، بنیاد فرهنگ ایران، [بی جا]، ۱۳۴۶.
- ۲۸- عطار، فرید الدین: *منطق الطیر*، به کوشش شفیع کدکنی، سخن، تهران، ۱۳۸۳.
- ۲۹- عفیفی، رحیم: *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی*، توس، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳۰- غزالی، احمد: *مجموعه آثار فارسی احمد غزالی*، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- ۳۱- فرنبرگ دادگی: *بندش، ترجمه مهرداد بهار*، توس، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳۲- کریستی، آنتونی: *اساطیر چین*، ترجمه باجلان فرخی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳۳- کوپر، جی سی: *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، فرشاد، تهران، ۱۳۷۹.
- ۳۴- کوورجی، کویاجی؛ جهانگیر و جلیل دوستخواه: *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، آگاه، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳۵- گرمال، پیر: *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ترجمه احمد بهمنش، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳۶- لوفلر دلاشو، م: *زبان رمزی قصه های پریوار*، فیروزه، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳۷- مایر، فریتس: *ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه*، ترجمه مهر آفاق بابیوردی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳۸- ملاح، حسینعلی: *منوچهری دامغانی و موسیقی*، هنر و فرهنگ، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳۰- منوچهری دامغانی: *دیوان*، به اهتمام دبیر سیاقی، زوار، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴۰- نجم الدین رازی: *رساله الطیور*، تصحیح محمد امین ریاحی، توس، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴۱- نخشبی، ضیاء: *طوطی نامه*، تصحیح و تعلیقات فتح الله مجتبابی و غلامعلی آریایی، منوچهری، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۲- نظامی گنجوی: *کلیات*، مطابق نسخه وحید دستگردی، نگاه، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۳- هال، جیمز: *فرهنگ نگاره ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۰.
- ۴۴- هدایت، صادق: *ترانه های خیام*، جاویدان، تهران، ۲۵۳۶.